



سیاسی

محبوبه ابراهیمی

اشاره

صندلی ریاست جمهوری نظام اسلامی ایران، در طول‌های سال‌های پس از پیروزی پرشکوه انقلاب، جای مردان متعددی بوده است. در برهه کنونی با توجه به اوضاع منطقه‌ای و جهانی، تهدیدهای دشمنان قسم خورده و آرمان‌های متعالی پیش‌روی نظام که در سند چشم‌انداز ۲۰ ساله به تصویب رهبر معظم انقلاب رسیده، انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری حساس‌تر از گذشته رخ نموده است. زندگی شهید رجایی به عنوان یکی از کارآمدترین و محبوب‌ترین رؤسای جمهور ایران، آینه‌ای است تا نامزدهای همه دوره‌ها، ویژگی‌ها و افکار خود را در آن باز بینند.

۱۳۱۶ - پرورده دامان شکنجه ساواک

لحن تند و تکان‌دهنده مأمور دولت، ساختمان شهربانی را به سکوت واداشت: «عبدالصمد رجایی به دلیل اهانت به مأموران، به دو ماه حبس محکوم و کالاهایش توقیف خواهد شد». کربلایی در برابر باج‌خواهی مأمورها ایستاده و سرخم نکرده بود. در آن پایبند طاق‌فرسا که برای خرید کالاهای مغازدانش به سفر رفته بود و در ورودی قزوین، به اتهامی واهی، به وسیله رژیم دستگیر شد. دو ماه حبس به پایان رسید؛ ولی آثار شکنجه‌های

آینه‌ای برای یک آئینه‌ای



►► خیابان‌های جنوب شهر نیز روزها شاهد حضورش بودند که دست فروشی می‌کرد تا خرج خانواده باشد. «گاهی زنبیل می‌فروخت و گاهی استکان و خرج خود و مادرش را درمی‌آورد»

در مسایل سیاسی را برای این درجه‌دار ارتش هموارتر می‌کرد. وابستگی او به فدائیان اسلام به حدی عمیق بود که پس از دستگیری شهیدنواب صفوی، با وجود این که یک نظامی بود، به دیدار وی در زندان می‌رفت.

«با فدائیان اسلام یا این که در ارتش بودم و خطرناک بود، همکاری می‌کردم. افکار آن‌ها را خوب پسندیدم و در یک جمله می‌توانم بگویم که آنچه امروز در بالاترین سطح فعالیت‌های مذهبی مطرح می‌شود آن موقع فدائیان اسلام مطرح می‌کردند.»^۱

۱۳۳۳ - آغاز رسالت انبیا

در پنجمین سال خدمت در نیروی هوایی او را همراه دو یست نفر از همدوره‌های هایش به نیروی زمینی منتقل کردند و وی برای اعتراض به این انتقال اجباری، از خدمت در ارتش استعفا کرد. از آن پس به شغل معلمی روی آورد و در شهرستان بیجار به تدریس انگلیسی پرداخت. دو سال بعد در کنکور شرکت کرد و در دانشسرای عالی، دانشکده علوم و دانشکده پست و تلگراف پذیرفته شد و دانشسرای عالی را برای ادامه تحصیل برگزید. بعد از پایان دوره سه ساله، دوباره به تدریس پرداخت و به ملازم و سپس خوانسار رفت؛ محیط نامناسب این مدارس وی را از تدریس منصرف کرد تا در آزمون فوق لیسانس آمار شرکت کند. پس از پایان تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد، بار دیگر تدریس را آغاز کرد. اما این بار در قزوین و با تدریس ریاضی.

«وقتی تخته پاک‌کن از دست آقای رجایی به زمین می‌افتاد، برای برداشتن آن خم نمی‌شد. بلکه بدون این که به کمرش انحنایی بدهد می‌نشست و آن را برمی‌داشت. بعد به بچه‌ها که با تعجب به این حرکت او خیره می‌شدند می‌گفت: بچه‌ها جز وقت نماز و برای خدا برای هیچ کس، هیچ وقت و هیچ جا، نباید دولا بشوید.»^۲

۱۳۴۰ - تولدی دوباره

آشنایی با مرحوم آیت‌الله طالقانی، او را به مسجد هدایت و شرکت در درس‌های این روحانی مبارز کشاند. در مرداد سال بعد در آستانه ۳۰ سالگی با یکی از بستگانش ازدواج کرد و وارد مرحله تازه‌ای از زندگی شد.

«در تمام مدتی که من با ایشان زندگی کردم، حتی برای یک بار هم نشد که در خانه از من چیزی بخواهد. بارها می‌دیدم بلند می‌شد و می‌رفت آب بخورد و دوباره به اتاق برمی‌گشت. گاهی اگر چیزی

و حشمت‌ناک ساواک، هنوز جسم کربلایی را می‌رنجاند و بستر بیماری، اسارت‌گاه دوش‌شده. دکتر از معالجه‌اش قطع امید کرده بود و محیط آلوده زندان و معالجه نشدن به موقع را مانع درمان می‌دانست. محمدعلی ۴ ساله بود که با دست‌ان رنج کشیده پدر برای همیشه وداع کرد. این‌بار دست‌ان پرمهر مادر، مأمور بود تا با شکستن گردو و بادام برای بازار، پاک کردن پنبه و... مسیر پرورش کودکش را هموار کند.

«تمام دارایی قابل ملاحظه ما یک منزل کوچک بود که زیرزمین داشت. مادرم با تلاش بی‌گیری در آن زیرزمین اقدام به پاک کردن پنبه و هسته کردن بادام و گردو می‌کرد... و زندگی‌مان را به طرز آبرومندان‌های اداره می‌نمود. اغلب اوقات سرانگشتانش ترک داشت. وقتی علت را می‌پرسیدند اظهار می‌کرد در اثر شستن ظروف و لباس و کارهای منزل چنین شده است.»^۳

۱۳۲۶ - دست فروشی همراه با عزت نفس

شش سال در دبستان ملی فرهنگ قزوین تحصیل کرد. سختی معیشت، برادر بزرگ محمدعلی را به تهران راهی کرد و پس از مدتی، محمدعلی نیز در حالی که ۱۴ ساله بود به همراه مادر به تهران رفت. شوق درس خواندن، او را به دبستان ملی احمدیه کشاند تا در کلاس‌های شبانه جامعه تعلیمات اسلامی به تحصیل بپردازد. در این مدت، خیابان‌های جنوب شهر نیز روزها شاهد حضورش بودند که دست فروشی می‌کرد تا خرج خانواده باشد.

«گاهی زنبیل می‌فروخت و گاهی استکان و خرج خود و مادرش را درمی‌آورد. یک بار دو زن جوان به او مراجعه کردند و گفتند: آقا پسر! استکان دانه‌ای چند؟ گفت: دانه‌ای ۲/۵ ریال. گفتند: دو دست به ما بده که سه تومان بشود. با صداقت خاصی به آن دو خانم گفت: خانم نمی‌خواهید چانه بزنید؟ یکی از آن‌ها با تعجب پرسید: چرا چانه بزنم؟ گفت: اگر چانه بزنید دستی یک تومان به شما می‌دهم و به یک ریال فایده راضی هستم. چون خودش دستی ۹ ریال خرید بود.»^۴

۱۳۲۸ - خدمت در نیروی هوایی

نخست‌وزیر وقت تصمیم به جمع کردن دست فروشی‌ها گرفته بود. همزمان نیروی هوایی اعلام کرد که افراد دارای مدرک شش ابتدایی را با درجه گروهبان دومی استخدام می‌کند. این بهترین فرصت بود تا از دست فروشی جدا شود و با قراردادی پنج ساله به صورت پیمانی به استخدام نیروی هوایی درآید. پس از یک سال آموزش، به کار مشغول شد. از همان ابتدا چنان لیاقت و صداقتی از خود نشان داد که به نظارت امور آشپزخانه منصوب شد.

«افرادی که عقاید و رفتار ناسالمی داشتند و قبل از این جریان دستشان در حیف و میل اجناس و مواد آشپزخانه باز بود، با دیدن رفتار صحیح وی و ایمانی که در آقای رجایی احساس کردند، راه حیف و میل‌شان بسته شد. لذا به او مبلغ زیادی را پیشنهاد می‌کنند و می‌گویند: ما این مبلغ را ماهانه به شما می‌دهیم تا شما به جای این که این طرف آشپزخانه بایستید، آن طرف بایستید و کاری به کارما نداشته باشید. با این که مقدار این پول در آن زمان خیلی بود و ایشان هم به پول خیلی نیاز داشت، دست رد به سینه آن‌ها زد.»^(۳)

۱۳۳۳ - ۱۳۲۸ - ورود به تشکیلات سیاسی

سال‌های خدمت در نیروی هوایی ارتش، همزمان بود با شکل‌گیری نهضت مقاومت ملی. و مبارزات مردم برای ملی کردن نفت و اعدام انقلابی دشمنان توسط فدائیان اسلام و جلسات تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی در مسجد هدایت تهران، زمینه ورود

را که می‌خواست، پیدا نمی‌کرد باز نمی‌گفت مثلاً یک لیوان به من بدهید؛ بلکه می‌گفت: مثل این که لیوان نیست.»^۶

۱۳۴۲ - حبس در زندان قزوین

سه روز در هفته که در قزوین تدریس داشت، مسئول توزیع اعلامیه‌های گروه‌های مخالف و ضد رژیم طاغوت در این شهر بود تا این که دستگیر و ۴۸ روز در زندان شهرداری قزوین محبوس شد. در دوره مبارزات سیاسی، هرگز منحصر در یک سازمان و گروه خاص نشد. با گروه‌هایی که مثنی دپلماسی را برای مبارزه برگزیده بودند همکاری می‌کرد؛ در عین حال با دسته‌جات و گروه‌هایی نیز که مثنی مخفی مسلحانه داشتند، رابطه گسترده‌ای داشت. پس از آزادی از زندان و تیرباران شدن کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق، با مشاهده نشانه‌های انحراف و التقاط، از آن‌ها جدا شد؛ به ویژه وقتی یک بار احساس کرد مرد و زنی که به خانه او پناه آورده و شب‌ها در یک اتاق سپری کرده‌اند، با هم نامحرم بوده‌اند، این افکار در او شدت یافت. این تغییر موضع موجب شد تا هواداران وابسته به سازمان با بی‌شرمی وی را عامل رژیم شاه معرفی کنند.

۱۳۴۹ - پشتیبانی زندانیان سیاسی

همکاری بقایای هیأت مؤتلفه، جمعی از تاجران متدین و آقایان هاشمی رفسنجانی، باهنر و رجایی، به راه‌اندازی مؤسسه فرهنگی و آمداد رفاه انجامید. ظاهر این مؤسسه تلاش برای برطرف کردن محرومیت از فقرا و مستمندان جامعه بود ولی در باطن ضمن تربیت نسل جوان، به خانواده‌های زندانیان سیاسی رسیدگی می‌کرد. که دچار تنگناهای مالی بودند.

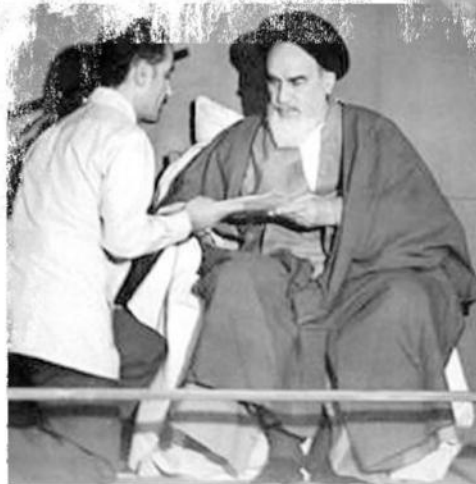
«گفتند: می‌خواهم بروم میدان ژاله چند کیلو میوه بخرم، گفتم: چرا از خیابان ایران که نزدیک منزل شما است میوه نمی‌خرید؟ گفت: در آن گاری‌های میدان ژاله، دوستی دارم که از او می‌خواهم خرید کنم. همراهشان رفتم. دیدم با صاحب دکه خوش و بشی کرد و بعد، دور از چشم او میوه‌هایی را که کمی زدگی داشتند و دیگران نمی‌خریدند در پاکت می‌ریزد. دو سه بار میوه‌های خوب را جدا کردم و در پاکت ریختم ولی ایشان به گونه‌ای که صاحب دکه متوجه نشود، آن‌ها را از پاکت بیرون می‌آورد. در پاکت را بست، پول را پرداخت و باهم به طرف منزلشان برگشتیم. با اصرار فراوان علت این کار را پرسیدم. گفت: این برادرمان دو پسر داشت که یکی از آن را ساواک شهید و دیگری را زندان کرده. چون با این مصیبت‌هایی که دیده کسی خرجی او را نمی‌دهد، من و چند نفر از رفقا قرار گذاشتیم بدون این که مطلع شود، میوه‌های وازده را به قیمت خوبی از او بخریم که زندگی‌اش بگذرد.»^۷

۱۳۵۰ - عزیمت به فرانسه و سوریه

پس از نخستین مرحله زندان، به سازماندهی بقایای هیأت مؤتلفه پرداخت که به دلیل زندانی شدن تعدادی از عناصر اصلی آن متفرق شده بودند. به منظور رسیدگی به خانواده زندانیان سیاسی و تأمین هزینه چاپ و انتشار اعلامیه‌ها، شبکه گسترده‌ای را سازماندهی کرد و پس از مدتی برای تهیه گزارشی از وضعیت فعالیت‌ها در فرانسه، راهی این کشور شد. از شبکه مبارزان مسلمان در فرانسه و اروپا و نیز مراکز سوریه که نیروهای مسلمان در آن جا آموزش نظامی می‌دیدند، گزارشی تهیه کرد و به ایران بازگشت.

۱۳۵۳ - حبس دوباره در اوین

با ارتباطی که با سازمان داشت، تعدادی از کتب دفاعیات کادر اولیه آن را به همراه کتاب‌هایی که ساواک در مورد آن‌ها حساس بود، به منزل یکی از خوهرانش انتقال داد. خواهرزاده او بدون اجازه تعدادی از این کتاب‌ها را به دانشگاه می‌برد که به دستگیری وی و رجایی



▶▶ در ۱۱ مرداد ۶۰ در برابر امام و رهبر خود زانو بر زمین زد تا حکم ریاست جمهوری را دریافت کند.



گفتم: در این رفت و آمدها ممکن است خدی نکرده ترورتان کنند. گفت: نه! از این جور مسایل برایم زیاد اتفاق می افتد. همه فکر می کنند فردی که در کوچه دیدند شبیه من است، نه خود من و کاری به کار من ندارند.»^۱

۱۳۶۰ - انتخابی دشمن سوز

به دنبال برکناری بنی صدر از مسند ریاست جمهوری، دومین انتخابات ریاست جمهوری زمینه ای فراهم آورد تا لیاقت، کاردانی و تعهد رجایی پس از آن دوران تلخ حکومت لیبرالیسم بر مردم آشکار شود. با اصرار و تأکید جناح های پیرو امام در انتخابات شرکت کردو با رأی خیره کننده ملت - ۱۲/۲۲۲/۰۰۰ رأی - به ریاست جمهوری منصوب شد و در ۱۱ مرداد ۶۰ در برابر امام و رهبر خود زانو بر زمین زد تا حکم ریاست جمهوری را دریافت کند.

«از دایمی پرسیدم آن لحظه که حاج احمد آقا حکم تو را می خواند، به جایی خیره شده بودی و فکر می کردی. درست است؟ گفت: بله. پرسیدم: به چه فکر می کردی؟ گفت: یادت هست وقتی در کوچه بازی می کردیم، یکی پادشاه می شد، یکی وزیر و دیگری غلام سیاه و در این بازی پادشاه به غلام حکم می کرد که برو این کار را بکن؟ گفتم: بله. باز پرسید: یادت هست در آخر بازی همه بچه هایک شعر را با هم می خواندند که: سر به سرت گذاشتیم، کلاه به سرت گذاشتیم. خیال کردی تو شاهی، همان غلام سیاهی. من هم در آن لحظه که حکم ریاست جمهوری ام را می خواندند، در این فکر بودم و با خودم می گفتم حواست را خوب جمع کن. درست است رئیس جمهور شده ای ولی در حقیقت مثل آن غلام سیاه هستی و این ها همه موقتی و گذرا است.»^{۱۱}

۱۳۶۰ - پیکر مرد آسمانی در میان آتش

سرانجام ساعت ۲ بعد از ظهر یکشنبه ۸ شهریور، بمب قوی آتش زای ایادی آمریکا در محل دفتر نخست وزیری، پاداش تلاش های خالصانه مجاهد نستوه، محمدعلی رجایی و یار وفادارش، عارف رزمنده دکتر محمدجواد باهنر را پرداخت و جسم در آتش سوخته اش، چشمان یک ملت را در حسرت دیدار آن اسطوره کشورداری، باقی گذاشت. باشد که روزی، صندلی ریاست جمهوری این کشور باردیگر جایگاه همچون اویی باشد.

پی نوشت ها

۱. یازان امام به روایت اسناد ساواک، شهید محمدعلی رجایی، ص ۱۲.
- ۲ و ۳. غلامعلی رجایی، آیت کمال، ص ۵۷.
۴. یازان امام به روایت اسناد ساواک، شهید محمدعلی رجایی، ص ۱۴.
۵. غلامعلی رجایی، پیشین، ص ۲.
۶. همان، ص ۶۰.
۷. همان، ص ۸.
۸. یازان امام به روایت اسناد ساواک، شهید محمدعلی رجایی، ص ۲۶.
- ۹ و ۱۰. غلامعلی رجایی، پیشین، ص ۶.
۱۱. همان، ص ۴۹.



► هیچ موردی را سراغ نداریم که یک نفر بیست و چند ماه در سلول بماند و مرتب زیر شکنجه باشد و به رژیم حرفی نزند. من پیش ایشان اسراری داشتم که اگر فاش می کرد، بنده را هم اعدام می کردند.»

► در آن لحظه که حکم ریاست جمهوری ام را می خواندند، در این فکر بودم و با خودم می گفتم حواست را خوب جمع کن. درست است رئیس جمهور شده ای ولی در حقیقت مثل آن غلام سیاه هستی و این ها همه موقتی و گذرا است.»

انجامید. در طول بیست ماه بازجویی و حبس در سلول انفرادی، به رغم داشتن روابط گسترده مبارزاتی و زیر شکنجه های طاقت فرسای ساواک، حاضر به معرفی هیچ یک از همراهان مبارز سیاسی خود نشد. ساواک در فصل سرما وی را به صورت عریان در سلول نگه می داشت.

«در تمام دوران مبارزه از سال ۴۱ تا ۵۷ هیچ موردی را سراغ نداریم که یک نفر بیست و چند ماه در سلول بماند و مرتب زیر شکنجه باشد و به رژیم حرفی نزند. من پیش ایشان اسراری داشتم که اگر فاش می کرد، بنده را هم اعدام می کردند.»^۸

۱۳۵۹ - وزارت در دولت موقت

فعالیت خود را با اوج گیری مبارزه، در کمیته استقبال از امام خمینی (ره) ادامه داد. در نهایت تواضع، مدرسه را برای ورود امام آب و جارو می کرد. با دستور امام خمینی مبنی بر بی توجهی

مردم به حکومت نظامی شاه، رجایی با سازماندهی سریع جوانان انقلابی به دودسته، از آن ها خواست به مناطق شمال و جنوب شهر بروند و به مردم اعلام کنند حکومت نظامی به دستور امام شکسته شده. باتسخیر پایگاه های رژیم توسط مردم، مسئولیت نگهداری اسلحه ها بر دوش وی قرار گرفت. پس از دستگیری سران رژیم توسط مردم نیز به کمک برخی از همزمان دوران زندان، مسئولیت بازجویی از سران رژیم و ساواک شاه برعهده وی نهاده شد. پس از ورود حضرت امام و تشکیل دولت موقت، وی به وزارت آموزش و پرورش منصوب شد. «با کمال تعجب دیدم با میخ روی گچ دیوار بالای سرشان نوشته شده: «رجایی ارتجاعی!» پرسیدم چه کسی نوشته؟ گفتند: قبل از شما عده ای از معلم هایی که اعتصاب کرده بودند این جا بودند. حرف هایی زدند که از نظر من حق با آن ها نبود. گفتم: این خواسته را نمی پذیرم. آن ها هم این را نوشتند و رفتند. گفتم: حالا آن ها این را نوشته اند و شما تحمل کردی، ولی چرا آن را پاک نمی کنی؟ گفت: این باید این جا بالای سر من باشد همه بدانند که وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی تا این حد اجازه می دهد که مردم بیابند و حرفشان را بزنند.»^۹

۱۳۵۸ - تصدی هجده گانه رئیس جمهور وقت

در انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی، با ۱۲/۲۰۹/۰۱۲ رأی به مجلس شورای اسلامی راه یافت و پس از گذشت شش ماه با انتخاب بنی صدر به عنوان اولین رئیس جمهور نظام اسلامی، از سوی هیأت سه نفره، رجایی متصدی مسئولیت خطیر نخست وزیری شد.

«چند نان خرید و طرف منزلشان پیاده راه افتاد. سربچ فخرآباد یک ماشین جلوی ما پیچید و راننده نگاه سراپا تعجبی به آقای رجایی که پیاده راه می رفت و نان در دستش بود انداخت. باورش نمی شد همان رجایی نخست وزیر است. کسی که عقب نشسته بودیه او گفت: نگاه کن، رجایی است. راننده گفت: نه بابا، خیال می کنی. شبیه رجایی است، رجایی که توی پیاده رو راه نمی رود. به دایمی ام